

همات

اثر

شکسپیر

یادداشت درباره ترجمه «هملت»

از این ترجمه راضی نیستم؛ زیرا اساساً ترجمه شکسپیر بطوریکه از جث دقت تعبیر، و حفظ لطایف لفظی و معنوی با اصل انگلیسی مطابقت کامل داشته باشد ناممکن است. حتی بزرگترین مترجمین فرانسوی و آلمانی هم که زبانشان (خبلی یش از فارسی) بزبان انگلیسی نزدیک است، بی استثنای نفس بودن ترجمه هائی که از شکسپیر کرده اند اذعان نموده مخصوصاً متذکر شده اند که مجبوراً آزادیهایی در ترجمه قابل شده، بعضی نکات از اصل متن را ترجمه نشده گذاشته و بعضی دیگر را در ضمن عبارات و جملاتی که از خود ساخته اند بطور غیر مستقیم گنجانده اند و تازه این تعبیرات قادر نیرومندی و لطفی بوده است که مخصوص فرازهای شکسپیر میباشد.

۲ - این ترجمه را دوازده سال پیش (اوخر ۱۳۰۶) شروع کردم و متناسباً یش از سه سال (تمبرداد ۱۳۱۰) با آن و در فرم و هفت بار ترجمه را سرتاسر مرور و تصحیح نمودم. وبالآخره آن را با ترجمه عربی هملت از سامي الجريديشي المعجمي (چاپ مصر ۱۹۱۲، مطبعة المعارف، به شارع الفجاوى) با دقت مقابله و از آن استفاده هائی کردم. با اینهمه تصدیق دارم که اگر بنامیشد امروز هملت را ترجمه کنم، یعنی دست پکار ترجمه جدیدی شده کتاب حاضر را کنار میگذاشتم، و در سبک کلمات و عبارات فارسی و طرز تعبیر مفاهیم انگلیسی، اصولی را که با اصول ترجمه حاضر تفاوت کلی دارد اختبار مینمودم. اما با تألف افراد میکنم که عجالاً چنین همتی را در خود سراغ ندارم و اکنون که وسائل انتشار «هملت» در مجله موسیقی خوشبختانه فراهم شده است، همین ترجمه قدیم را با وجود ایراد هائی که خود بآن دارم به مدلول مثل مشهور «کاچی به از هبچی» و اگذار میکنم و امیدوارم بعد از این، مترجم شایسته تری، ترجمه بهتری، نه تنها از هملت، بلکه از همه درامها و غزلها و سایر آثار جاوده این ناگفه جهانگیر، بایران امروز هدیه کند.

۳ - منتهای کوشش را کرده ام که این ترجمه، لفظ به لفظ، یا افلا نکته به نکته، مطابق با اصل انگلیسی (که به شعر است) باشد، و فقط در مواردی که اجزای این امر ببیجوچه امکان نبایرنه، و یا طوری بوده است که ترجمه دقیق بامقوه بودن عبارت فارسی منافق در میامده ترجمه را کمایش آزاد گرفته ام. در تبجه انشای این ترجمه (مانند انشای اصلی درام منظوم شکسپیر در نظر انگلیس های معاصر) قدری بیچیده و قلبه جلوه میکند، و طوری است که این ترجمه بدرد خواندن مبغورد ولی برای نمایش دادن مناسب نیست.

اما قدم بعد این است که از روی این ترجمه، یک صورت دیگری از متن همت، باساده کردن عبارات و حتی حلف بعضی جملات و صفحات، تهیه شود که برای نایش مناسب باشد. و این کار های دوگانه لازم است که در مورد تمام درامهای شکسپیر و امثال او انجام داده شود. اینگونه تصریفات در دنیا امروز مجاز و معمول است و حتی در خود انگلستان نایش دادن متن کامل و بی تغییر هر درام شکسپیر یک امر غیر عادی و استثنائی است بطوریکه لازم است در آنکه قید گردد که « متن کامل نایش داده میشود ». و نایشگر (Director) حق دارد که باختیار خود از شیوه نایشهای سابق خارج شده، بعضی مناظر را حذف، یا پس ویش نماید. از جمله چندین بار بعضی از درامهای شکسپیر مانند همین « همت » و « جولیوس سزار » را با لباس قرن یستم نایش داده اند. همچنین یاد دارم که چند سال پیش خواندم که یک نایشگر رول فرتیبراس را در « همت » تغییری داده که در آن موقع بنظرم بسیار صحیح و بستدیده آمد. متن افاهه مطلب را یادداشت نکرد و اکنون هم مطلب و هم نشانی آن را فراموش کرده ام. بهر حال دست نایشگر در این قبیل تغییرات باید باز باشد و استادی و سلبیه آربیستیک او در همین قسمتها بروز می کند، و منتقدین نایشی دقیقاً این تغییرات را مطالعه نموده اظهار عقیده می کنند که تاچه اندازه یستدیده بوده و یا در کدام قسمتها و وجه مناسبت از موازین هنری عدول کرده است.

۴ - در حدود سیصد و پنجاه سال از زمان شکسپیر میگذرد و هنوز در هیچ کجای جهان درام نویسی نظیر او نیامده است و پیش از او تن در این هنر بزرگتر از اوی سراغ نداریم. نیز به تصدیق اغلب منتقدین دنیا، بهترین درام او همین « همت » است. نایش این درام هرساله با آخرین تکنیک درهای از کشورهای بزرگ، چندین بار تکرار می شود و هنر دوستان را از نو بهره مند و شیفته می کند. درباره انتقاد این درام و سایر آثار شکسپیر در انگلستان و سایر کشورها (مخصوصاً آلمان) و همچنین درباره شرح حال شکسپیر، و آنکه اشاره کتاب نگاشته شده است و می شود، که در این یادداشت موضوعهای مربوط دیگر، بی هیچ اخلاق هزارها کتاب نگاشته شده است و می شود، که در این یادداشت کوچک حتی برای اشاره پاسامی آنها جا نداریم. علاوه این باید ناجار بخود آن آثار یا ترجمه آنها مراجعت کنند. ولی ما برای نمودن، چند فقره از انتقادات مشهوری را که در باره همت بعمل آمده است در ضمن ترجمه خود درام متذکر خواهیم شد.

مسعود فرزاد

حلیل



هملت

درام انگلیسی اثر

ویلیام شکسپیر

پرده اول

مجلس اول

جا: السینور . فضای جلوی قلعه

فرانسیسکو (یک سرباز) مشغول نگاهبانی است ، بر ناردو (یک افسر) داخل میشود
و به طرف او میاید

بر ناردو - کیستی ؟ (۱)

فرانسیسکو - ا هه ! تو باید جواب بدھی ! بایست تا بینم .

بر ناردو - زنده باد شاه !

فرانسیسکو - بر ناردو ؟

بر ناردو - بله خودش است .

فرانسیسکو - خوب سروقت آمدید .

بر ناردو - الان ساعت دوازده را زد . برو بخواب فرانسیسکو .

فرانسیسکو - مرا راحت کردید ، متشرکم . هوا خیلی سرد است و من

(۱) کسی که مامور نگاهبانی است فرانسیسکوست و اوست که میاید این سؤال را بکند . به این جهت لفظ تو در سطر بعد باید باشدت و قوت ادا شود . جواب بر ناردو یعنی زنده باد شاه به اغلب احتمال اسم شب است . از اشتباه بر ناردو معلوم میشود که او هیجانی دارد و از حال طبیعی خارج است به این ترتیب ، نمایش در محیط اضطراب و وحشت شروع میشود . فرانسیسکو هم که در چند سطر بعد میگوید من غمگین هستم این نکته را تأیید میکند .

دلنگ هستم .

برناردو - در مدت نکاهبیانی توهیج اتفاقی نیفتاد ؟

فرانیسکو - نخیر حتی یک موش هم حرکتی نمیکرد .

برناردو - خوب ، شب خوش ، اگر همکشیکهای من ، هوراشیو و مارسلوس را

دیدی بگو عجله کنند .

فرانیسکو - گمان می کنم این صدای ایشان باشد . ایست ! کی هستی ؟

(هوراشیو (دوست هملت) و مارسلوس (یک افسر) داخل میشوند .)

هوراشیو - دوستان این خالک

مارسلوس - و بندگان بادشاه دانمارک

فرانیسکو - خوب ، شب شما خوش

مارسلوس - خدا نگهدار ، سرباز جوانمرد . کشیکت را با کی عوض کردی ؟

فرانیسکو - برناردو جای من است . شب شما خوش . (بیرون میروند)

مارسلوس - ها ! برناردو !

برناردو - بگو ببیتم ، هوراشیو هم آمده است ؟

هوراشیو - تقریباً کاه علوم انسانی و مطالعات فرنگی

برناردو - خوش آمدید هوراشیو ، خوش آمدی مارسلوس ، دوست من .

هوراشیو - خوب ، آن چیز (۱) امشب هم ظاهر شد ؟

برناردو - هنوز چیزی ندیده ام .

مارسلوس - هوراشیو میگوید این فقط زاده و هم هاست و نمیخواهد وجود

(۱) هوراشیو مرد تحصیل کرده بیست و به آسانی داستان ظاهر شدن روح را باور نمیکند و البته حق دارد . اول آن را « چیز » میخواند . این لغت بسیار مبهم است و معنای نامحدودی دارد ، ملاحظه کنید که چگونه تدریجاً به تعیین نزدیک میشود . اول میگویند « چیز » بعد آن را « منظرة مخوف » میخوانند که ابهام را خلی کم میکنند . سپس گفته میشود « روح » . و به این ترتیب معنی کامل روش میگردد

آن را باور کند. این است که من از او خواهش کرده ام دقایق این شب را با هابه نگاهبانی بگذراند تا اگر آن شبح بار دیگر بیاید، هوراشیو بداند که چشمهای ما درست دیده است... و با آن حرف بزند.

هوراشیو، به! هر کثر ظاهر نخواهد شد.

برناردو - حال که حکایت مارا هیچ باور ندارید قدری بنشینید تا آنچه این دو

شبه دیده ایم برای شما بگوئیم

هوراشیو - خوب، بنشینیم و بشنویم برناردو در این باره چه میگوید.

برناردو - آن ستاره را میبینید که در مغرب ستاره قطبی (۱) میدرخد؟ دشنه

وقتی که به همین نقطه آسمان رسیده بود و ساعت زنگ یک بعد از نیم شب را میزد،

من و هارسلوس ...

(روح داخل میشود)

هارسلوس - آرام! حرف را بپرس! بین، آنجاست! باز دارد میآید!

برناردو - عیناً شیوه به هملت بزرگ است؛ به همان هیکل هملت مرحوم است!

هارسلوس - هوراشیو، تو اهل علم هستی، با او حرف بزن (۲).

برناردو - آیا شیوه به هملت بزرگ نیست؟ به آن خوب نگاه کن، هوراشیو.

هوراشیو - کاملاً شبیه است. هر از فرط توان و حیرت به عذاب آورده است.

برناردو - میل دارد با او حرف بزنندانی

هارسلوس - هوراشیو، با او چیزی بلکو

هوراشیو - چیستی تو، ای که هیکل برآنده و رشیدی را که در روزگار

گذشته از آن دانمارک مدفون بود به خود گرفته و گردش خود را بر این هنکام شب تحمیل

(۱) ستاره قطبی به نظر ساکن است و ستارگان دیگر گوئی گردانگرد آن

حرکت میکنند.

(۲) قدم معتقد بودند که فقط اشخاص تعلیم کرده میتوانند طوری با ارواح مخن

بگویند که نتیجه مطلوب حاصل شود.

میکنی؟ تو را به آسمان قسم میدهم، حرف بزن.
مارسلوس - بدش آمد!
برناردو - بین، دارد دور هیشود.

هوراشیو - بایست! حرف بزن! چیزی بگو! باید حرف بزنی!
(روح یرون میرود)

برناردو - حالا چطور هوراشیو؟ میلرزید و رنگنان پریده است. چه گمان
میکنید! باز هم میگوئید که این چیزی جزو هم نیست?
هوراشیو - به خدای خودم اگر چشمها یم کواهی درست و محسوس نمیداد
ممکن نبود این را باور کنم
مارسلوس - آیا شیوه به هملت بزرگ نیست؟

هوراشیو - همانقدر که تو به خودت شبیه هستی. همچنین خفتانی که هملت
بزرگ هنگام جنگ با نروژ فزونی خواه بر قن داشت عیناً همینطور بود. نیز روزی که
پس از یک گفتگوی خشم آلود، پولاکهای سورتمه سواره اروی بخها شکست داده مینگونه
ابرو در هم کشیده بود. غریب است.

مارسلوس - این روح، دویار پیش از این، درست در همین ساعت آرام شب
حاضر شده و با کامهای سنگین و محتشم‌انه خود از کنار یاسگاه گذشته است.
هوراشیو - هر چه فکر میکنم نمیدانم مقصودش از این کار چیست. نگرانم.
و گمان میکنم نشانه اتفاقات بزرگی باشد.

مارسلوس - راستی چرا حکم شده است که شبهها در سرتاسر کشور به این سختی
کشیک بشنند چرا هر روز توهای برنجی در کار خانه‌ها ریخته هیشود و از خارجه آلات
و مهمات جنگ وارد میکنند، چرا اینهمه کشتی سازان و عملجات را به کار و ادار میکنند
و حق روزهای یکشنبه نیز ایشان را از کار معاف نمیدارند؟ مگر چه مصیدق تزدیک است
که برای جلوگیری از آن بایستی مردم دانمارک شب و روز کار بکنند و عرق بزند؟
هوراشیو - من می‌دانم و چنین شهرت دارد که هملت بزرگ که اینک روحش

به ها ظاهر شد، و این نیمه دنیا به شجاعت او اعتراف دارد، با فرتین براس امیر نروز جنگ کرد و فرتین براس در آن جنگ کشته شد و به موجب یک سند ممهور که بر طبق قول این کشور داری و رسوم جنگجوی نگاشته شده بود فرتین براس شرط کرده بود اگر کشته شود تمام زمینهای خود را به امیر فاتح واگذار کند و هملت مرحوم نیز به موجب همان سند متعهد شده بود که اگر مغلوب شود یک مقدار از خاک کشور خود را که مساوی با زمینهای فرتین براس باشد به او واگذار کند. باری هملت فتح کرد و فرتین براس کشته شد و کشور او به تصرف هملت بزرگ درآمد. اما حالا پسر فرتین براس که جوان بلند همت و تند مزاج ولی کم تجربه است در مرز نروز یک عده و لگرد بیباک گرد خود جمع کرده است و خیال شرارت دارد. اولیای ما تصور میکنند که فرتین براس جوان میخواهد آن زمینهای را که از دست پدرش بدر رفت به زور از ها پس بگیرد. ومن کان میکنم علت عده تدارکات ما همین باشد. از جمله به همین جهت است که خود ما هامور پاسبانی این نقطه شده ایم و این جنب و جوش در کشور دانمارک پیدید آمده است. بر ناردو. بایستی همینطور باشد. و این هیکل رعب انگیز مسلح که شبیه به هملت بزرگ، سرهنگ این جنگهاست، شاید به همین مناسبت هنگام نگاهبانی ها ظاهر میشود. هوراشیو - ظهور این روح خاطر مرا مشوش میکند. این گونه علامات قبل از هر مصیبت عظیمی آشکار میشوند، از جمله در کشور تیر و هند و آبادروم کمی قبل از آنکه ژولیوس کشته شود هر دگان کفن ایوش از قبرها خارج شده در خیابانهای رم به گردش در آمده فریاد میزدند و هذیان میگفتند، ستار کان آتشین و شبتمهای خونین ظاهر شدند و علامات لحوست طالع در قرص خورشید پدید آمد. همه که نظم امواج دریا در دست قدرت اوست چنان تیره شد که گوئی خسوف آن تا باعده محشر ادامه خواهد داشت در ایام خود ما نیز هم میهنان ما، قبل از وقوع بلاهای بزرگ از همین گونه علامات در آسمان و زمین مشاهده کرده اند.

(روح دوباره داخل میشود)

ساکت باشید! روح برکت من دیگر نعیمرسم، و اگر خطر جان هم داشته

باشد با او روبرو خواهم شد.... ای روح ! بایست و اگر زبان داری با من سخن بگو.
اگر کاری باید کرد تا تو از عذاب رهائی یابی؛ یا فایده‌ای به من برسد، بگو چه باید
کرد. اگر از سرنوشت میهن خود آگاه هستی و چاره جلو گیری از آن مصائب را
میدانی سخن بگو. یا اگر در زمان حیات، گنجی به جور اندوخته ای و اینک به
خاطر آن سرگردان شده‌ای (۱) (خرس سحر میخواند) حرف بزن ! بایست ! بگو !
مارسلوس نکاهش دار !

هارسلوس - با سرنیزه خود او را بزنم؟

هوراشيو - اگر نایستدزون!

بر نار دو - آمد این طرف!

هورا شیو - نه، اینچحامت!

هارسلوس- رفت. سزاوار نیابت با این هیکل شهوار به خشونت رفتار کنیم زیرا جسم او از هواست و نعی توان برآن زخمی وارد کرد و ضربات بی نتیجه‌ها موجب مسخره خود ها خواهد شد.

بر نار دو - هیخواست چیزی بکوید که خرس سحر خواندن آغاز کرد

هوراشیو- آنکاه هافند تپهکاری که اخطار سهمگین احضار بدادگاه را بشنود
یکه ای خود و گریخت، چخین شنیده ام که خروس سحر که ندای صبح است به-
آواز زین و پر قوت خود خداوند روز را از خواب بر هیانکیزد؛ و به محض شنیدن
صدای او، ارواحی که از حدود جولانکاه خود تجاوز کرده و خارج شده اند، در
هر کجا باشند 'چه در دریا' و 'چه در آتش'، 'چه بر سطح زمین' و 'چه در اوج هوا'
شتابان به جایگاه خود باز میگردند. امشب که این روح را دیدیم معلوم شد که این
فضیه حقیقت دارد.

(۱) کریستوفر مارلو شاعر انگلیسی که برای اولین بار افسانهٔ فاوست را شعر کرده است در تئاتری موسوم به «یهودی مالتانی» می‌گوید «روحان، شیوه‌ها، در اطراف مکانهایی که گنجی در آنجا پنهان است چولان می‌کنند»